

روان‌شناسی کودکِ داستانی در داستان کودکانه

گزارش پنجاه و ششمین نشست نقد آثار تخیلی کودک و نوجوان

پنجاه و ششمین نشست نقد آثار تخیلی، با عنوان، بررسی شخصیت‌پردازی در ادبیات کودک و نوجوان با رویکرد روان‌شناختی»، روز یک‌شنبه ۸۴/۵/۲، با هم‌اندیشی نویسندگان و منتقدان برگزار شد.

مهدی کاموس: سلام دوستان. مانند جلسه پیش، شیوه برگزاری این جلسه هم به شکل گروهی و جمعی است. با برخورد آرا و هم‌اندیشی دوستان، امیدواریم که تا پایان نشست، حداقل سوال‌های مهمی مطرح شود و نتایج خوبی در موضوع مطروحه به دست بیاید. همانطور که قبلاً به اطلاع شما رسیده، باز هم ما در مورد شخصیت‌پردازی بحث داریم. در نشست گذشته، شخصیت‌پردازی در داستان‌های کودک و نوجوان را از دیدگاه جامعه‌شناسی بررسی کردیم. معروف است که در آموزش‌های داستان‌نویسی یا در نقدها، توصیه می‌شود که یک نویسنده باید حداقل تا حدودی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بداند. نویسنده قاعداً نباید روان‌شناس باشد، اما بدون تردید برای این که بتواند شخصیت‌های داستانش را خوب معرفی کند و بپردازد و درون آن‌ها را بکاود و به خواننده نشان بدهد، باید روان‌شناسی بداند.

می‌دانید که در اواخر قرن نوزدهم، «هنری جیمز» در داستان‌هایش، هم‌چنین، از علم روان‌شناسی استفاده کرد و شخصیت‌هایش را براساس نظریه‌های روان‌شناسی ساخت. هم‌چنین، در ابتدای قرن بیستم، تعدادی منتقد مطرح، براساس نظریه‌های روان‌شناسی، در نقدهای‌شان شخصیت‌های داستانی را نقد کردند یعنی گذشته از این که نویسنده به قصد این کار را کرده یا نکرده، منتقد در نقدش از دیدگاه‌ها و علم روان‌شناسی استفاده کرد. در کشور ما آثار

کتاب
نور و نوجوان
پنجاه و ششمین نشست نقد آثار تخیلی
نشست تخصصی ۱۸۹

بررسی شخصیت‌پردازی در ادبیات کودک و نوجوان با رویکرد روان‌شناختی

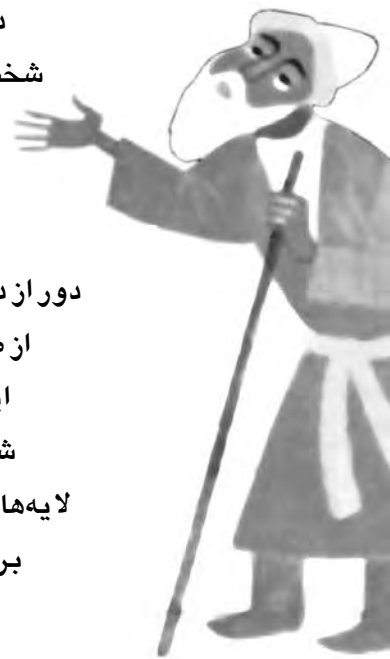
با هم‌اندیشی نویسندگان، منتقدان و کارشناسان

یکشنبه ۸۴/۵/۲، ساعت ۳ بعد از ظهر
مکان: خیابان انقلاب، بین صبا و فلسطین جنوبی، شماره ۱۱۷۸
مؤسسه خانه کتاب، طبقه دوم، تلفن: ۶۴۱۵۴۹۹

خانه کتاب



- صادق هدایت و به ویژه بوف کور را بسیاری از منتقدان از دیدگاه علم روان‌شناسی، به خصوص براساس نظریات «فروید» و «یونگ»، نقد کردند.
 - بحث ما این است که در داستان‌های کودک و نوجوانی که در سال‌های اخیر نوشته شده، شخصیت‌پردازی‌ها چقدر به روان و روح کودکان نزدیک بوده و چه قدر آگاهانه یا به شکل تجربی صورت گرفته؟ محور دیگر بحث ما این است که گذشته از کاربرد علم روان‌شناسی در شخصیت‌پردازی، جنبه‌های روانی کودک در داستان‌ها به چه شکلی مطرح شده؟ شاید این خیلی عام‌تر باشد. یعنی مثلاً در داستان امتحان نهایی که فکر می‌کنم از فریدون عموزاده خلیلی باشد، به دغدغه‌های کودکی که می‌خواهد سر امتحان تقلب کند، پرداخته شده. در سراسر این داستان، جنبه‌های روانی و دغدغه‌ها و اضطراب‌های شخصیت تحلیل شده است. حتی از روان‌شناسی مذهبی هم کمک گرفته و اینکه تقلب کردن گناه است. یا از روان‌شناسی تربیتی، وقتی کودک با خودش می‌گوید این کار بد است. او با خودش می‌گوید اگر این کار را نکنم، شاید گیر بیفتم که این یعنی روان‌شناسی براساس اصل لذت و فایده و ضرر، مثال دیگر، داستان «مشت بر پوست» هوشنگ مرادی کرمانی است که آن‌جا هم دغدغه‌های روانی کودکی مطرح است که بسیار زود وارد جامعه بزرگسالان شده. بسیاری از داستان‌های کودکان هم از دیدگاه روانی کودک به جهان نگاه کرده‌اند؛ یعنی دنیا قیاسی دیده‌اند.
 - به هر حال، در این دو محور ما می‌توانیم بحث‌های مان را در مورد شخصیت‌پردازی با دیدگاه روان‌شناختی آغاز بکنیم. دوستان در این زمینه نظریات‌شان را مطرح کنند تا بحث سمت و سو و شکل خودش را پیدا کند.
 - محمد طلوعی برازنده: من فکر می‌کنم که برای شروع این بحث، باید قبل از هر چیزی روان‌شناسی کودک و روان‌شناسی نوجوان را از هم جدا کنیم و بعد بگوییم این بحث راجع به شخصیت‌های داستانی در ادبیات کودک، با دیدگاه روان‌شناسی است یا ادبیات نوجوان. به هر حال طبق نظریات روان‌شناسی، به خصوص روان‌شناسی کودک که «پیاژه» یکی از سردمداران مشکل تربیتی‌اش است، ذهن کودک بسیار نمادپرداز است. در صورتی که راجع به
- فروهر:**
- داستانی که من نوشتم، اصلاً قابل مقایسه با داستانی نبود که یک پسر هفده ساله نوشته بود. موضوع یکی بود، ولی لحن و زبانی که آن پسر به کار برده بود، خیلی زنده‌تر از چیزی بود که من نوشته بودم. اگر می‌خواهیم به کودکی خودمان برگردیم، باید آن کودکی را امروزی بکنیم. در واقع باید کودکی خودمان را به دنیای امروز بیاوریم



میرخانی:

- ادبیاتی وجود دارد که
 - شخصیت‌هایش
 - رئال هستند. حالا من
 - در حوزه کاری خودم
 - که روی شخصیت‌های
 - دینی کار می‌کنیم،
 - می‌خواستم این صحبت را
 - داشته باشم.
 - البته من نویسنده نیستم،
 - ولی دوست دارم حرفم
 - به گوش نویسندگان
 - برسد. شخصیت‌هایی که
 - ما در کتاب‌ها با آن
 - مواجه هستیم،
 - متأسفانه اکثراً قالبی
 - و کلیشه‌ای اند؛
 - یعنی یا سفید سفید یا
 - سیاه سیاه هستند.
 - درست است که ما
 - معصومان را
 - عاری از هرگونه
 - عیب و ایرادی می‌بینیم،
 - منتهی وقتی نوجوان
 - در کتاب‌ها با این
 - شخصیت‌ها برخورد
 - می‌کند،
 - احساس می‌کند
 - که این‌ها خیلی
 - دور از دسترس هستند.
 - از طرفی، شخصیت
 - این عزیزان اصلاً
 - شکافته نمی‌شود.
 - لایه‌های شخصیت‌شان
 - برداشته نمی‌شود
- ذهن نوجوان، نمی‌توانیم چنین حرفی بزنیم.
- کاموس:** چون موضوع ما شخصیت‌پردازی است، هم کودکان را دربرمی‌گیرد و هم نوجوانان را. شاید علم روان‌شناسی کودک و نوجوان تفاوت‌هایی با هم داشته باشند، اما شخصیت‌پردازی شگرد و شیوه‌ای است که توفیری نمی‌کند. پس ما طبق همان عنوان قبلی شخصیت‌پردازی در ادبیات کودکان و نوجوانان، به بحث می‌پردازیم. البته دوستانی که به چنین تمایزی گرایش دارند، در بحث‌شان می‌توانند اشاره کنند.
- اکبرلو:** من هم با آقای طلوعی هم عقیده‌ام. اگر بحث فقط به شگرد مربوط باشد، حتی کودک و نوجوان را هم نمی‌توانید از بزرگسالان جدا کنید. در حالی که وقتی رویکرد روان-شناختی داشته باشید، مخاطبش خاص می‌شود؛ حالا یا کودک است یا نوجوان. من بحثی آماده کرده‌ام که فقط درباره کودکان پیش‌دبستانی است. گمان می‌کنم هرکسی بحث خودش را می‌تواند مشخص کند.
- کاموس:** شخصیت‌پردازی ادبیات بزرگسالان با کودک و نوجوان، رابطه عموم و خصوص دارد. در واقع بعضی تکنیک‌ها قطعاً هم در شخصیت‌پردازی داستان‌های بزرگسال و هم کودکان وجود دارد، اما در ادبیات کودک و نوجوان، ما مجبوریم یک سری ویژگی را رعایت کنیم. مثلاً در داستان‌های کودکان، معمولاً شخصیت‌ها ساده‌اند و حضور تیپ‌ها آشکارتر است. در شخصیت-پردازی ادبیات بزرگسال، قاعدتاً در حوزه‌های رئالیسم، باید کنش‌ها و رفتارها با گفتارها و با انگیزه‌های شخصیت همخوانی و هماهنگی داشته باشد. در حالی که در داستان‌های کودکان، فرضاً در داستان‌های فانتزی، اتفاقات کاملاً متفاوت است و کنش شخصیت می‌تواند کاملاً مغایر فیزیک و خصوصیات ظاهری‌اش باشد.
- پورمحمد:** من فکر نمی‌کنم لازم باشد که همه نویسندگان کتاب‌های کودک و نوجوان، کتاب‌های روان‌شناسی بخوانند. به نظر من این یک ویژگی یا خمیرمایه خدادادی است. به طوری که «فریاد» وقتی کتاب‌های «داستایفسکی» را که خواند، گفت: «داستایفسکی» خودش یک روان‌شناس به تمام معنا و استاد من است. این خمیرمایه‌ای است که در وجود این‌ها نهفته است و آن‌ها دوران کودکی خود را که آمیخته با روان‌شناسی است، روی کاغذ می‌آورند و تصویر می‌کنند.
- کاموس:** همانطور که گفتم، شخصیت‌پردازی از دیدگاه روان‌شناسی، بعدها می‌تواند پیدا می‌کند: روان‌شناسی از دیدگاه مذهبی، از دیدگاه تربیتی و... ما این جا بیشتر در حوزه شخصیت‌پردازی، می‌خواهیم ببینیم پیچیدگی‌های روانی یک کودک را چگونه باید در داستان نشان داد. حتی می‌شود کاربردی هم بحث کرد. اگر مثال‌های مشخصی مطرح شود، شاید نشست ما مقصد بهتری پیدا بکند.
- فروهر:** من کاملاً با شما موافق هستم. موقعی آقای عموزاده خلیلی می‌تواند محمد را به عنوان یک شخصیت داستانی موفق و ماندگار خلق کند که خودش هم تقلب کرده باشد. حداقل باید با آن تپش قلبی که موقع تقلب برایش ایجاد می‌شود و همه آن شرایط آشنایی داشته باشد تا بتواند یک شخصیت باورپذیر که خواننده کاملاً او را حس بکند و با او مانوس شود، خلق بکند. وقتی می‌خواهیم داستانی اسم ببریم، اولین چیزی که یادمان می‌آید، شخصیت آن داستان است. بعد موضوع است و بعد هم نشانه‌پردازی و خیلی چیزهای دیگر. وقتی می‌خواهیم از «برباد رفته» صحبت بکنیم، اول از همه «اسکارلت» یادمان می‌آید و بعد موضوع داستان. در مورد داستان‌های کودک و نوجوان هم همین‌طور است. من هفته گذشته، کتابی می‌خواندم به نام «دزد لعنتی» که فکر می‌کنم ترجمه خانم ملیحه محمدی باشد و پارسال برنده جایزه ویژه در شورا شد. آن قدر زیبا راجع به یک دزد که نوجوان بود، صحبت می‌کرد که شما می‌توانستید کاملاً حسش کنید.
- کاموس:** یعنی تجربه را خیلی مهم می‌دانید؟
- فروهر:** نه این که نویسنده حتماً دزد باشد، ولی به هر صورت دزدها را دیده، در کنارشان بوده و حس‌شان کرده. چرا من نمی‌توانم «دزد لعنتی» خلق کنم؟ برای این که شاید در آن شرایط



نبوهام، ولی کسی که مثلاً با کودکان خیابانی و ولگرد آشنایی داشته، می‌تواند «دزد لعنتی» خلق کند.

مهوار: خانم فروهر، شما در آشپزخانه بوده‌اید. آیا می‌توانید یک نفر را در آشپزخانه خلق کنید.

فروهر: فکر می‌کنم بتوانم. البته من نویسنده نیستم. این برمی‌گردد به حرف جلسه گذشته آقای اکبرلو که در ذهن من ماند. صحبت از این بود که ما در داستان‌های کودک و نوجوان، شخصیت مونث خیلی کم داریم یا اگر داریم، خیلی سطح پایین و نازل است. آقای اکبرلو گفتند حتماً چنین شخصیت‌هایی در جامعه ما نیست که نویسنده ننوشته. من می‌خواهم بگویم هست. مگر ما می‌توانیم پرستار خوب نداشته باشیم؟ معلم و دکتر خوب که زن باشد؟ همه این‌ها را داریم، ولی نویسندگان ایرانی به آن‌ها نمی‌پردازند.

مهوار: من منظورم این است که براساس پژوهش نمی‌شود اثر هنری خلق کرد. در واقع با شناخت مکانیکی نمی‌توان به اثر خلاق رسید. من می‌خواهم کیات این بحث را امروز زیر سوال ببرم. من نویسنده، وقتی دارم می‌نویسم، روان‌شناسی

نمی‌دانم و خواننده‌ای هم که کارم را می‌خواند، روان‌شناسی نمی‌داند. می‌خواهم ببینم این وسط، نقد روان‌شناختی چه کارکردی می‌تواند داشته باشد؟

شجاعی:

به کودک یا نوجوان

می‌گوییم که من وقتی

به سن تو بودم،

فلان جوری بودم.

بعد وقتی ما در قالب نویسنده

قرار می‌گیریم و می‌خواهیم

برای او بنویسیم،

باز هم همین شکلی

برخورد می‌کنیم و چیزی را

که در تصورات خودمان هست،

می‌خواهیم به خورد او بدهیم.

در حالی که فکر می‌کنم

بهتر است در فضای

خود آن‌ها قرار بگیریم

و از تفکرات و دیدگاه‌های

خود آن‌ها استفاده کنیم

تا بتوانیم داستان‌هایی

بنویسیم که آن‌ها

بیشتر بتوانند

با آن ارتباط بگیرند

شخصیت‌پردازی از دیدگاه روان‌شناختی کودک، هنگامی شکل می‌گیرد که به دنیای کودک می‌پردازد؛ یعنی به شیطنت‌ها و بازیگوشی‌های‌شان می‌پردازد. مثلاً اگر از کسی بپرسید از چه چیز «بی‌پی‌جوراب بلند» خوشش می‌آید، به شکست قواعد اجتماعی در این اثر اشاره می‌کند. مثلاً یکی از دوستانم می‌گفت، من در بچگی خیلی از این کتاب خوشم می‌آمد. گفتم چرا؟ گفت: چون بی‌پی تمام آن کارهایی که من هیچ وقت نمی‌توانستم و اجازه نداشتم در منزل انجام بدهم، انجام می‌دهد.

این آرزوی همه کودکان است که در آن کتاب، به واقعیت می‌پیوندند. هم‌چنین، در کتاب «داستان‌های تلفنی»، از «جانی‌روداری» هم آرزوهای کودکان است که شکل می‌گیرد. داستانی دارد به نام «جاده شکلاتی». ببینید این اسم چه قدر کودکانه است و چه قدر به روان‌شناسی کودک می‌پردازد و یا قصری از بستنی که همه چیزش را می‌شود خورد. در کتاب «چارلی و کارخانه شکلات‌سازی»، هنگامی که چارلی برنده می‌شود و به آن کارخانه شکلات‌سازی می‌رود، می‌بینید که همه چیزش از شکلات است و می‌شود خورد. همین پرداختن به دنیای کودک است که ادبیات کودک را می‌سازد. نمونه دیگری کتاب «تیستوی سبز انگشتی» است. او بچه‌خنگی است که نمی‌تواند درس بخواند و از مدرسه بیرونش می‌کنند. پدر و مادرش او را می‌فرستند که در مدرسه جامعه درس بخواند. نخستین درسش در کنار باغبان خانه‌شان است و حس می‌کند که انگشت‌های او سبزکننده است و به هر جا که دست می‌زند، آن جاسب می‌شود و گل می‌روید. شب از خواب بلند می‌شود و به تمام در و دیوار زندان انگشت می‌کشد و فردا زندان غرق گل می‌شود. یا یک روز دیگر در بیمارستان، دکتر از او می‌پرسد که امروز این جا چه چیزی یادگرفتی؟ می‌گوید من یاد گرفتم که شما به بیمارها امید نمی‌دهید. در حالی که بیمارها نیاز به امید دارند.

همه این‌ها پیروزی کودکان بر دنیای بزرگسال است. چیزی که «رولد دال» در یکی از مصاحبه‌های خودش به آن اشاره می‌کند. می‌گوید من همه شهرت خودم را مدیون شرکت در توطئه همراه کودکان علیه بزرگسالان هستم. حس می‌کنم که کتاب‌هایی که به این طریق به آرزوهای کودکان در جهان داستان می‌پردازند و اجازه می‌دهند که آرزوهای کودکان در آن جهان حداقل برآورده شود، بسیار خوب به روان‌شناسی کودک می‌پردازند.



کاموس: آقای مهوار به اصل قضیه اشاره کردند و گفتند که در شخصیت‌پردازی، باید به جنبه‌های روانی و روان‌شناسی کودک یا نوجوان توجه کرد. البته بین کودکان و نوجوانان تفاوت‌هایی هست. مثلاً کودکان تفکر قیاسی دارند. در حالی که نوجوانان استقرائی فکر می‌کنند و از جزء به کل می‌رسند. بنابراین، هویت‌یابی و یا جفت‌یابی در بحث‌های روان‌شناسی‌شان مطرح است.

هم‌چنین، روحیه نوجوانان حماسی است. برای همین می‌بینیم که در داستان‌های نوجوانان، در حوزه دفاع مقدس، آثار فراوانی تولید شده. برای کودکان در زمینه فانتزی و تخیلی، بیشتر می‌شود کارکرد. من فکر می‌کنم حالا بحث‌مان این است که چگونه می‌توانیم این شخصیت‌ها را به‌رورانیم؟ مثلاً در حوزه کودکان پیش دبستان و دبستان، چگونه می‌توانیم با کلمات، شخصیت‌های قابل قبولی بیافرینیم؟ آیا باید موقعیت بیافرینیم؟ آیا باید فقط از طریق گفت‌وگو این کار را انجام دهیم و یا در کنش‌ها و حتی در ویژگی‌های بیرونی و فیزیکی شخصیت به آن برسیم؟ آیا الزاماً در شخصیت‌پردازی کودک باید بین رفتار، گفتار و موقعیت‌هایی که وجود دارد و تفکر کودک، هماهنگی برقرار باشد یا می‌تواند نباشد؟ این‌ها سوال‌های اصلی بحث ماست در شخصیت‌پردازی کودکان با رویکرد روان‌شناسی.

اکبرلو: این که کسی جزئیات آشپزی را بداند، شرط لازم نویسنده‌گی است، ولی شرط کافی نیست. یعنی هر آشپزی نمی‌تواند نویسنده شود، ولی هر نویسنده‌ای وقتی قرار است شخصیت اصلی‌اش آشپز باشد یا موضوعش غذا و آشپزی، باید این جزئیات را بیاموزد یا خودش تجربه کرده باشد. به هر حال، باید به شکلی درگیر این قضیه شود.

آقای مهوار گفتند که نویسنده چه احتیاجی به روان‌شناسی دارد؟ همین کتاب‌های موفق که شما مثال زدید، نشان می‌دهد که نویسندگان‌شان، کار روان‌شناختی دقیقی انجام داده‌اند. روان‌شناس بودن و آشنایی با دانش روان‌شناسی، الزاماً به این معنا نیست که طرف رفته باشد چهار سال به صورت آکادمیک خوانده باشد. دانش‌های انسانی الزاماً از طریق آکادمیک به دست نمی‌آید.





به عنوان مثال، اگر همین کتاب «پی پی جوراب بلند» را تحلیلی روان شناختی بکنیم، می بینیم که مثلاً براساس نظریه «فروید»، «من» و «فرامن» و «سوپرمن» یا «ابرمن» را می توانیم در این داستان، به عنوان یک داستان الگو، تحلیل روان شناختی کنیم. خواننده با پی پی همذات پنداری می کند؛ چون خیال پردازی های خودش را به موضوع داستان ربط می دهد. در واقع در این داستان، شخصیت پی پی بسیار عالی پرداخت شده است. یا در آن یکی، تیستو سبز انگشتی به طور مستقیم با نهاد کودک، با من کودک تماس می گیرد و کودک از طریق همانند سازی خودش با او، به اعمالی که دوست دارد، دست می زند؛ بدون این که موانع سد راهش باشد. این موانع که مانع خیال پردازی کودک می شوند، چه چیزهایی هستند؟

- ۱- اصل علیت. اگر این اصل را کنار بگذاریم، دیگر لزومی ندارد رابطه علت و معلولی رعایت شود. طرف چترش را باز می کند و بعد بلافاصله پرواز می کند. در صورتی که در عالم واقعی، پرواز کردن به عوامل و پیش زمینه هایی نیاز دارد. ۲- مقتضیات زمان و مکان. ۳- نهی اجتماعی. ۴- تهدید بزرگ

تر. می بینید که این موانع، به شکلی خلاقانه در آثار برجسته برای کودک و نوجوان، کنار زده می شود.

- **طالبی:** نویسنده دریچه ای باز کرده برای بروز تمایلاتی که در تجربه زندگی واقعی، کمتر امکان پذیر است. این ها جلوه «فرامن» است در آثار ادبی.
- **نویسنده ای که می خواهد برای کودک بنویسد، از تجربیات خودش و اطرافیانش استفاده می کند.** «ابرمن» این جا چه کار می کند؟ ابرمن در واقع، قضیه را توجیه اخلاقی می کند. و سرانجام او را به عنوان یک شخصیت خوب نشان می دهد.
- **اگر بخواهد کتاب روان شناسی بخواند، کتاب علمی می نویسد و آن کتاب، دیگر کتاب داستانی نیست و کتابی نیست که بتواند کودک را جذب کند** **کاموس:** یک اصل مسلم که همه روی آن متفق القول هستند، این است که باید جنبه های روانی کودک یا نوجوان در نظر گرفته شود. اگر دوستان مخالفت دارند و مثلاً می گویند مهم نیست و هیچ اهمیتی ندارد که ما جنبه های روانی کودک را موقع نوشتن داستان در نظر بگیریم، خوشحال می شویم که صحبت شان را بشنویم. نویسنده کودک می تواند فلسفی صحبت کند؛ مثل داستان شازده کوچولو که فلسفی صحبت می کند، ولی در عالم کودکی این اتفاق می افتد. این پذیرفته شده است. در حالی که در خیلی از داستان های سیاسی ما که بعد از صمد بهرنگی، در اواخر دهه چهل، در حوزه کودک نوشته شده، نویسنده ها فارغ از جنبه های روانی کودکان و این که تخیلات و آرزوهای شان چیست، در مورد مسائل اجتماعی و بدبختی و گرفتاری مردم صحبت می کنند. حالا بحث این است که این کار به چه شکلی انجام شود؟ به هر حال، چیزی که نویسنده در اختیار دارد، کلمات است.

اگر کسی بخواهد جنبه های روانی یک کودک را در داستان بررسی بکند، باید ببیند نویسنده چه قدر توانمند بوده که از طریق دیالوگ ها و زبان حتی نوع روایت، روان شناسی کودک را در نظر بگیرد و مطرح کند؟ این یکی از محورهایی است که می شود روی آن صحبت کرد. یکی دیگر رفتارهای کودکان است و یکی هم تفکرات شان. اگر دوستان در این حوزه ها وارد شوند و مثال بزنند و سوالات شان را مطرح کنند، شاید بتوانیم به افق های تازه تری در بحث مان برسیم.

زینب طالبی: نویسنده ای که می خواهد برای کودک بنویسد، از تجربیات خودش و اطرافیانش استفاده می کند. اگر بخواهد کتاب روان شناسی بخواند، کتاب علمی می نویسد و آن کتاب، دیگر کتاب داستانی نیست و کتابی نیست که بتواند کودک را جذب کند. اشاره ای که آقای مهوار که بعضی کتاب های موفق خارجی کردند، نشان می دهد که نویسندگان آن کتاب ها، باتوجه به ویژگی های جامعه ای که در آن زندگی می کردند، شخصیت های شان را آفریده اند. آن ها را نمی شود با وضعیت خودمان مقایسه کنیم.



کاموس: خانم طالبی می‌گویند در جنبه‌های روان-شناسی باید بومی نگاه کرد.

طالبی: من یادم هست آقای فریدون تنکابنی، خیلی سال پیش کتابی نوشتند به نام «کی برمی‌گرددی دادش جان» که فوق‌العاده قشنگ بود. در مورد شمال کشورمان بود و برای کسی که در آن موقعیت زندگی کرده بود، خیلی جالب بود. می‌خواهم بگویم نویسنده باید اطراف خودش و خودش را ببیند. من فکر می‌کنم یک نویسنده از دل خودش می‌نویسد و آن چه از دل برمی‌خیزد، لا جرم بر دل می‌نشیند. کار آن کسی که نقد روان‌شناسی می‌کند، نقد است و این هیچ ربطی به خواننده و نویسنده ندارد.

کاموس: خانم طالبی می‌گویند غیر از این که باید جنبه‌های روان‌شناختی کودک را در نظر بگیریم، لازم است روان‌شناسی جامعه موجود را هم در نظر داشته باشیم. این همان نکته‌ای است که آقای مهوار به آن اشاره کردند. نکته مهمی که در نقد داستان‌های ایرانی باید به آن توجه کرد، این است که بسیاری از آرزوها و تمایلات کودکان در جامعه ما سرکوب می‌شود. این‌ها همان قدر که مطرح کردنش می‌تواند جذابیت

داشته باشد، همان قدر هم می‌تواند شخصیت‌پردازی‌ها را در داستان‌های رئال، به خصوص داستان‌های نوجوان غیرواقعی بکند. می‌دانید که واقع‌نمایی و باورپذیری، خیلی در شخصیت‌پردازی مهم است. بنابراین، سوال دیگری طرح می‌شود؛ آیا می‌توان فارغ از وضعیت جامعه، به روان‌شناسی کودک پرداخت؟

مهوار: بله، بد نیست کمی بیشتر این موضوع را بشکافیم.

واقعیت این است که شخصیت‌ها داستانی، در دنیای داستانی خودشان زندگی می‌کنند. این نیست که کسی برود آن‌جا چیزی بنویسد. اگر می‌شد، همین امشب من می‌نوشتم. من در ماه چند ساعت می‌توانم بنویسم؟ چرا باقی‌اش را نمی‌توانم بنویسم؟ چون نمی‌توانم به آن دنیا بازگردم. این خیلی مهم است که یک نویسنده کودک بتواند به دنیای کودکی‌اش بازگردد. برای این کار، می‌روم سراغ همین نویسنده‌هایی که می‌شناسم؛ «روداری»، «استاین»، «رولد دال» و... هنگامی که من کتاب «سرگشتگی نشانه‌ها» را می‌خوانم که یک کتاب فلسفی است و به بحث‌های ادبی هم می‌پردازد، اگر بخواهم بازگردم به دوران کودکی و بنویسم، باید حداقل صد صفحه یا دویست صفحه از آن کتاب را بخوانم تا بتوانم برگردم و دوباره بنویسم. وگرنه اگر بخواهم قلم روی کاغذ بگذارم، می‌شود کار بزرگسال. اگر قلم روی کاغذ بگذارم، می‌شود فلسفی. من حس می‌کنم اگر نویسنده نتواند به دوران کودکی‌اش بازگردد، ادبیات او ادبیات کودک نخواهد بود.

پورمحمد: من در جایی خواندم که شخصیت‌ها در ذهن نویسنده‌ای که برای کودک می‌نویسد، دو وجه دارد؛ یکی شخصیت اصلی و یکی شخصیت ذهنی. شخصیت ذهنی چیزی است که نویسنده براساس آن، داستانش را می‌نویسد. شخصیت‌پردازی وقتی موفق است که این دو وجه با هم یکی شوند. شخصیت اصلی، همان بچه‌ای است که در زندگی عینی ما حضور دارد. در آن مقاله نوشته شده بود که شخصیت‌پردازی وقتی گیرایی را پیدا می‌کند که نویسنده به دنیای کودک آشنایی کامل داشته باشد و بتواند واژگان را سر جای خودش بیاورد. کلمات باید عینی و همان کلماتی باشد که کودک در خانه، پدر و مادر و خواهر و برادرش صحبت می‌کند. دیالوگ‌ها هم باید همین‌جور باشد. به هر صورت، نویسنده آن مقاله، نوشتن برای کودک را کار بسیار بزرگی دانسته بود. منظور این است که نویسنده باید سعی کند شخصیت ذهنی‌اش را طوری روان‌شناختی کند که با شخصیت عینی که در جامعه ما هست، تطابق داشته باشد. اگر

● طلوعی:

● باید قبل از هر چیزی

● روان‌شناسی کودک و

● روان‌شناسی نوجوان را

● از هم جدا کنیم و بعد بگویم

● این بحث راجع به

● شخصیت‌های داستانی

● در ادبیات کودک،

● با دیدگاه روان‌شناسی است

● یا ادبیات نوجوان.

● به هر حال طبق نظریات

● روان‌شناسی،

● به خصوص روان‌شناسی کودک

● که «پیازه» یکی از سردمداران

● مشکل تربیتی‌اش است،

● ذهن کودک

● بسیار نمادپرداز است.

● در صورتی که راجع به

● ذهن نوجوان، نمی‌توانیم

● چنین حرفی بزنیم

غیر از این باشد، نویسنده نمی‌تواند کار موفق‌تری ارائه دهد.

کاموس:

- **کاموس:** بله، تمام دشواری‌ها هم همین است که بتوان بین شخصیت ذهنی و آن چیزی که ساخته می‌شود، ارتباط برقرار کرد. حالا یکی از دوستان پیشنهاد می‌کند باید به کودکی خودمان برگردیم؛ بحثی که کاملاً ترش را در رابطه بین مؤلف مستتر و مؤلف عینی می‌توان جست‌وجو کرد. شما هم تلویحاً می‌گویید که بایستی در احوال کودکان جامعه امروز ما دقت کرد. نکته‌ای که به پیشنهاد آقای مهوار وارد است، این است که اگر فقط بخواهیم به دوران کودکی خودمان برگردیم، شاید برای کودک امروز جذابیت نداشته باشد. دوستان هم اشاره کردند که کودکی ما در شرایط خاص خودش شکل گرفته و دیالوگ‌های خاص خودش را دارد. بدون تردید، دوران کودکی برای همه مشترک است، اما به شیوه‌های متفاوتی سپری می‌شود و شخصیت‌های کودک متفاوتی شکل می‌گیرند. این خیلی مهم است. اگر ما به قول دوستان برای امروز داستان می‌نویسیم، چه بسا آن شخصیت کودک، برای مخاطب امروز ما جذاب نباشد یا نتواند با آن به سادگی همذات‌پنداری کند. باید ببینیم کودک امروز به چه زبانی صحبت می‌کند، به چه شیوه‌ای می‌اندیشد، به چه شیوه‌ای یاد می‌گیرد و تخیلاتش از چه جنسی است؟ خیلی وقت‌ها اگر فیلم‌های کودکان امروز را ببینیم، ادبیات امروزشان را از دست می‌دهیم.
- **فروهر:** ما با خانم دکتر شریفی، کارگاهی داشتیم در زمینه ویرایش. ایشان موضوعی دادند که درباره آن داستان بنویسم. داستانی که من نوشتم، اصلاً قابل مقایسه با داستانی نبود که یک پسر هفده ساله نوشته بود. موضوع یکی بود، ولی لحن و زبانی که آن پسر به کار برده بود، خیلی زنده‌تر از چیزی بود که من نوشته بودم. اگر می‌خواهیم به کودکی خودمان برگردیم، باید آن کودکی را امروزی بکنیم. در واقع باید کودکی خودمان را به دنیای امروز بیاوریم.
- **اکبرلو:** بازگشت به دوران کودکی، به این معنا نیست که مثلاً من اگر چهل سال پیش در روستا زندگی می‌کردم. برگردم داستان روستایی بنویسم. این آفتی است که مخصوصاً شعر کودک و نوجوان ما درگیرش هست. برگشتن به دوران کودکی خودمان، یعنی رجوع کنیم به درک کودکان خودمان. البته من در مورد کودک پیش‌دبستانی صحبت می‌کنیم. روان‌شناسی به نام «ورنر» می‌گوید که کودک دو نوع درک دارد: یک درک هندسی و دیگری درک «فیزیونومی».
- **اولی همان تعقل منطقی و علمی و دومی جاندار پنداری است.**
- **او بین جاندار و اشیا تفاوتی قائل نمی‌شود و دوست دارد تمام جهان را پراحساس و زنده ببیند؛ همان چیزی که «پیاژه» به عنوان «آنیمیسم» مطرح می‌کند. برای همین است که با لیوان و کفش و غیره بازی می‌کند یا اگر پایش به صندلی بخورد، کتکش می‌زند.**
- **روان‌شناسان و جامعه‌شناسان می‌گویند که این درک نوع دوم، در قبایل و اقوام بدوی که فرهنگ نوشتاری در آن‌ها رواج ندارد، بیشتر به چشم می‌خورد. هم‌چنین، روان‌شناسان می‌گویند که در بین بعضی بیماران اسکیزوفرنی و گروهی دیگر از آدم‌های جامعه، یعنی هنرمندان هم این نوع درک قوی‌تر است.**
- **برای همین است که یک هنرمند می‌تواند یک شعر خوب برای کودک بگوید، ولی یک آشپز نمی‌تواند این کار را بکند؛ چون او درک فیزیونومی‌اش ضعیف‌تر و درک هندسی – فنی‌اش قوی‌تر است.**
- **پس اگر بحث بازگشت به کودکی را پیش می‌کشیم، باید در نظر داشته باشیم که منظور، تقویت این نوع خاص از ادراک است که در بین کودکان رواج بیشتری دارد. نوستالژی نسبت به دوران کودکی، در واقع حسرت از دست دادن همین نوع رابطه با جهان و اشیاست.**
- **هنرمند به معنی اعمش (شاعر، نویسنده و غیره) می‌کوشد که دوران کودکی‌اش را بازیابی کند. حالا با خواندن آثار جانی روداری، از طریق دمخوردن با کودک، با مراجعه به خاطرات کودکی و ... می‌کوشد کودکی درون خودش را بازسازی کند.**
- **اگر بازگشت به دوران کودکی، از این گونه باشد، اثری که هنرمند می‌آفریند، مطمئن باشید که کودکان امروزی و حتی کودکان فردا را هم جذب خودش می‌کند.**
- **این که کودک دوست ندارد هنجارهای رسمی را رعایت کند، این مربوط به زمان حال،**





گذشته و یا جوامع صنعتی و غیرصنعتی نیست. بچه‌ها ذاتاً دوست دارند که از فضای رسمی کلاس رها بشوند. برای همین هم هست که هرچند نویسنده بی‌پی جوراب بلند، داستان‌ش را برای بچه‌های ایرانی ننوشته، بچه‌های ما هم خوش‌شان می‌آید.

کاموس: منظور شما این است که یک نویسنده برای این که بتواند شخصیتش را خوب بپردازد، باید دوران کودکی را بازسازی کند متناسب با کودک امروز. به جای بازگشت، شما کلمه بازسازی و بازیابی را مطرح کردید.

مهوار: من فکر می‌کنم بازگشت به دوران کودکی، یعنی بازگشت به جهان بی‌مکان. من حس می‌کنم که کودکان در بی‌مکان و بی‌زمان زندگی می‌کنند و مکان و زمان اصلاً برای‌شان مهم نیست. «میلان کوندر» در یکی از کتاب‌هایش به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید ما فقط وقتی جلوی آینه می‌ایستیم، می‌فهمیم که چند سال مان است و یا هنگامی که لازم است سن مان را در یک فرم بنویسیم، می‌فهمیم که چند سال داریم. موقعی که نیاز نداریم، همین جور زندگی می‌کنیم و کودکان، هم در بی‌مکان و هم زمان زندگی می‌کنند و از همه مهم‌تر این که آن‌ها دور از نگاه دوربین زندگی می‌کنند. هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌کند. وقتی راه می‌رویم، حس می‌کنیم افرادی دارند ما را نگاه می‌کنند، اما کودکان از این دغدغه‌ها به دور هستند و در بی‌پی جوراب بلند، همه این‌ها مشخص است.

کاموس: آقای مهوار، ما یک مکان جغرافیایی داریم و یک مکان داستانی. مکان داستانی، مکانی است که نویسنده در آن داستان می‌سازد. این جور نیست که کودک در بی‌مکان زندگی کند. به هر حال، او در کشور و منطقه‌ای خاص زندگی می‌کند و اصلاً تحت تأثیر محیطش بار می‌آید.

مهوار: من باید جمله‌ام این طور تصحیح کنم که کودک به مکان نمی‌اندیشد. همان جور که ما به زمان نمی‌اندیشیم. کودک بدون علت و معلول زندگی می‌کند. مثلاً در چارلی و کارخانه شکلات‌سازی وقتی چارلی برنده می‌شود و می‌خواهند بروند کارخانه را ببینند، پدر بزرگش که هیچ موقع از رختخواب بیرون نمی‌آید، آن روز بیرون می‌آید و حتی می‌رقصد. در واقع، در این جا علت و معلول درهم می‌شکند و حس می‌کنیم دنیای کودکی دارد شکل می‌گیرد.

میرخانی: صحبت‌هایی که دوستان کردند، در مورد ادبیاتی بود که شخصیت در آن خلق می‌شود. ما می‌توانیم با این رویکرد هم نگاه کنیم که ادبیاتی وجود دارد که شخصیت‌هایش رئال هستند. حالا من در حوزه کاری خودم که روی شخصیت‌های دینی کار می‌کنیم، می‌خواستم این صحبت را داشته باشم. البته من نویسنده نیستم، ولی دوست دارم حرفم به گوش نویسنده‌ها برسد. شخصیت‌هایی که ما در کتاب‌ها با آن مواجه هستیم، متأسفانه اکثراً قالبی و کلیشه‌ای‌اند؛ یعنی یا سفید سفید یا سیاه سیاه هستند. درست است که ما معصومان را عاری از هرگونه عیب و ایرادی می‌بینیم، منتهی وقتی نوجوان در کتاب‌ها با این شخصیت‌ها برخورد می‌کند، احساس می‌کند که این‌ها خیلی دور از دسترس هستند. از طرفی، شخصیت این عزیزان اصلاً شکافته نمی‌شود. لایه‌های شخصیت‌شان برداشته نمی‌شود و کودک و نوجوان اصلاً نمی‌فهمد که چرا این شخص، این کار را انجام می‌دهد. به امام توهین می‌کنند، ولی سرش را پایین می‌اندازد و چیزی نمی‌گوید و تازه به طرف می‌گوید اگر پول لازم داری، به تو بدهم.

البته این مسائل بوده و ما منکر این مسائل نیستیم، ولی اگر دلیلش گفته و مشخص نشود که چرا این کارها را انجام داده‌اند، متأسفانه باعث می‌شود که یا مخاطب از این شخصیت‌ها دور شود یا نویسنده به هدف همذات‌پنداری و الگویی که می‌خواهد به بچه بدهد، نمی‌رسد.

فروهر:

ما در داستان‌های

کودک و نوجوان، شخصیت مونث

خیلی کم داریم یا اگر داریم،

خیلی سطح پایین و نازل است.

آقای اکبرلو گفتند حتماً

چنین شخصیت‌هایی

در جامعه ما نیست که

نویسنده ننوشته.

من می‌خواهم بگویم هست.

مگر ما می‌توانیم پرستار خوب

نداشته باشیم؟ معلم و دکتر خوب

که زن باشد؟ همه این‌ها را داریم،

ولی نویسندگان ایرانی

به آن‌ها نمی‌پردازند





کاموس: دقت کنید که بحث شما به شخصیت‌پردازی تاریخی می‌پردازد. و دیگر این که شخصیت بزرگسال در داستان کودک و نوجوان چگونه است. این هم یکی از مباحثی است که امروز مغفول مانده و نمی‌توانیم به آن برسیم. یکی از بحث‌ها این است که آیا یک شخصیت بزرگسال در داستان نوجوانان را می‌توانیم با همان دغدغه‌های روان‌شناسی بزرگسال نشان بدهیم یا نمی‌توانیم؟

زند: در ادامه صحبت‌های خانم میرخانی، می‌خواهم بگویم که حتی وقتی از دوران کودکی ائمه صحبت می‌شود هم همین مشکل وجود دارد. یعنی وقتی داستان‌های کودکی ائمه یا شخصیت‌های تاریخی را مطرح می‌کنند، باز پرداخت روان‌شناسی ندارد و الگوی صحیحی به کودک داده نمی‌شود.

کاموس: درست می‌گویید؛ چون بحث عصمت در ائمه مطرح است. به هر حال، این بیشتر به شخصیت‌های تاریخی و شخصیت‌های دینی برمی‌گردد که خودش بحث عظیمی است و واقعاً در موارد بسیاری دست نویسنده بسته است. دلیلش هم این است که در فقه ما، گفتار و روایات سند هستند برای حکم دادن قاضی.

- **خوشبخت:** شجاعی: به نظرم مشکل برمی‌گردد به دیدگاه‌های ما و برخوردهایی که اصولاً با نسل جوان‌تر داریم. به کودک یا نوجوان می‌گوییم که من وقتی به سن تو بودم، فلان جور بودم. بعد وقتی ما در قالب نویسنده قرار می‌گیریم و می‌خواهیم برای او بنویسیم، باز هم همین شکلی برخورد می‌کنیم و چیزی را که در تصورات خودمان هست، می‌خواهیم به خورد او بدهیم. در حالی که فکر می‌کنم بهتر است در فضای خود آن‌ها قرار بگیریم و از تفکرات و دیدگاه‌های خود آن‌ها استفاده کنیم تا بتوانیم داستان‌هایی بنویسیم که آن‌ها بیشتر بتوانند با آن ارتباط بگیرند. مطلب دیگر این که شخصیت‌هایی که توسط نویسنده‌ها ساخته می‌شوند، قاعدتاً باید ما به ازای بیرونی داشته باشند.
- **خوشبخت:** در مورد بعضی صحبت‌هایی که دوستان کردند، حتماً باید بحث شود. مثلاً یکی از دوستان اشاره کردند که حتماً نویسنده باید در مورد چیزی که می‌نویسد، تجربه داشته باشد. به نظرم این درست نیست. آیا وقتی مثلاً درباره یک گرگ داستان می‌نویسیم، حتماً باید گرگ شده باشیم؟ نمی‌گوییم نویسنده راجع به موضوع شناخت نداشته باشد، این فرق می‌کند. با حرف آقای مهوار که می‌گویند کودک در بی‌زمان و بی‌مکان زندگی می‌کند هم موافق نیستیم. اصلاً درست نیست. اگر کسی که در ادبیات کودک کار می‌کند، کودک را به عنوان پدیده‌ای کاملاً جدا از انسان‌های بزرگسال نگاه کند، اصلاً نویسنده خوبی نخواهد شد. بله، دنیا را جور دیگر می‌بیند و به همین دلیل، مدام سؤال می‌کنند. این هم درست است که بچه‌های مثلاً سه ساله در هر کجا زندگی کنند، از نظر فیزیولوژیکی مثل هم هستند، ولی سؤالی که بچه پنج ساله تهرانی می‌کند، با او که در بندرعباس هست، تفاوت دارد و این نشان می‌دهد که مکان و زمان و شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روی بچه‌ها هم تأثیر دارد. این جور نیست که همین طوری برگردیم به گذشته خودمان. ما باید از کودک شناخت داشته باشیم. من در گذشته-ام مگر چه قدر کار خوب یا کار بد کرده‌ام و با چند تا از بچه‌های هم سن و سال خودم رابطه داشته-ام که این همه تجربه داشته باشم؟ من تجربه‌ای ندارم. یک تجربه کوچک دارم در خانواده خودم و در زمان کودکی خودم. ما باید شناخت داشته باشیم و مطالعه بکنیم روان‌شناسی بچه‌ها را تا درک‌شان بکنیم.
- **کاموس:** به نکته مهمی اشاره کردید که در شخصیت‌پردازی جنبه‌های روانی کودک، باید مسائل اجتماعی را هم مد نظر گرفت و فقط به احساسات و تجربیات فردی نمی‌شود تکیه کرد و



بایستی به شکل میدانی روی روان‌شناسی کودکان هم مطالعه کرد. این که دوستان گفتند نویسنده باید تجربه داشته باشد، به این معنا نیست که واقعاً هرکسی می‌خواهد هرکاری بکند، باید تجربه‌اش را داشته باشد. شما کافی است یک بار در یک حوضچه شنا کنید و آن وقت در هر اقیانوسی که بروید، مزه‌شنا کردن یا همان احساس شنا کردن برای شما تکرار می‌شود و قطعاً تناسبی برقرار می‌کند با شنای شما در آن حوض. بازیابی و بازسازی دوران کودکی، به این معنا نیست که قطعاً باید همان اتفاقات برای‌شان در دوران کودکی افتاده باشد. هدف این است که دوران کودکی خودشان را یادآوری و آن احساسات و نوع نگرش را شبیه‌سازی کنند. بدون تردید هیچ کس هم مدعی نیست که اثری که می‌نویسد، برای کل قوم‌ها و مردم دنیا قابل درک است. شخصیت‌پردازی در داستان، یعنی این که شخصیتی خلق کنیم که بیشترین میزان واقع‌نمایی را با شخصیت دنیای واقعی داشته باشد. هر نویسنده‌ای که بتواند این واقع‌نمایی را بیشتر بکند، میزان باورپذیری و راست‌نمایی را بیشتر بکند، قطعاً در شخصیت‌پردازی در داستان‌های رئال

موفق‌تر است.

اکبرلو:

پورمحمد: من فکر می‌کنم منظور آقای خوشبخت این بود که نویسنده باید شناخت داشته باشد نسبت به شخصیت‌هایی که در داستان می‌آورد. حالا ممکن است شخصیتش کبوتر یا درخت باشد یا گیاه یا گرگ.

کاموس: درست است که از گرگ و کبوتر و لاک‌پشت و خرگوش در داستان کودکان حرف می‌زنیم، ولی در واقع ما صفاتی از انسان را در گرگ یا کبوتر متجلی می‌کنیم؛ والا گرگ که حرف نمی‌زند.

افروز: راجع به شخصیت‌پردازی داستان کودک، به نظر من باید داستان را در حضور کودکان بخوانیم و از آن‌ها کمک بگیریم. مثلاً من گاهی موضوعی را به خواهرزاده‌ام می‌دهم و می‌گویم چنین اتفاقاتی افتاده. حالا تو با زبان و قلم خودت بنویس ببینم چه درمی‌آید. دیگر این که اکثر نویسنده‌هایی که چیزهای خوبی می‌نویسند، از تجربیات خودشان و آن چیزی که واقعاً خودشان احساس کرده‌اند، صحبت می‌کنند. وقتی واقعیت را بگوییم، مطمئناً طرف مقابل هم می‌پذیرد. مثلاً نباید از ابراز کردن این نکته که در روستا بزرگ شده‌ایم، اکراه داشته باشیم.

کاموس: خانم افروز، مشکل برعکس است. ما می‌گوییم این قدر داستان‌های روستایی ننویسید. مسائل شهرنشینی و آپارتمان‌نشینی، در داستان‌ها کم‌تر می‌آید و خود این‌ها هم جنبه‌های روان‌شناختی دارند. البته شکی نیست که داستان روستایی هم جایگاه خاص خودش را دارد.

افروز: باید چیزی به بچه بگوییم که خودمان تجربه کرده باشیم؛ حداقل به اندازه یک سر سوزن نباید به او دروغ بگوییم. این دروغ‌گویی‌ها باعث شده که بچه‌ها اصلاً داستان‌ها را باور نکنند.

خوشبخت: اگر دروغ نگوییم که اصلاً نمی‌توانیم داستان بنویسیم. مهم این است که بتوانیم آن‌ها را باورپذیر کنیم.

کاموس: می‌گویند داستان، دروغ بسیار بزرگی است که سعی می‌کنیم با آوردن چیزهای ریز و کوچولو و واقعی، به مخاطب‌مان بیاورانیم و آن را راست جلوه بدهیم.

اکبرلو: به هر حال، هم‌اندیشی این نیست که حتماً هرچه می‌گوییم و هر نظری می‌دهیم، روی آن به اجماع برسیم. دوستان نکاتی می‌گویند و ما هم می‌توانیم روی آن حرف فکر کنیم. ممکن است یکی بیاید و چکیده پژوهش طولانی خود را این‌جا بگوید.

جهان کودکی نویسنده،

زندگی چهل سال

پیش او نیست،

بلکه جهان کودکی‌اش با

کودکانه‌اش است.

برای همین هم اگر مثلاً

حسن کچل یا سندیاد را

بیاورید به یک آپارتمان،

الزاماً داستانی امروزی

و موفق آفریده نمی‌شود.

درک کودکانه آن‌طور که

روان‌شناسان می‌گویند

پیش کلامی است؛

یعنی مبتنی بر حواس

کودک است و بیشتر هم

حواس درونی، مثل بویایی،

چشایی و لامسه

- من باز هم نظرم را تکرار می‌کنم که جهان کودکی نویسنده، زندگی چهل سال پیش او نیست، بلکه جهان کودکی‌اش با کودکانه‌اش است. برای همین هم اگر مثلاً حسن کچل یا سندیاد را بیاورید به یک آپارتمان، الزاماً داستانی امروزی و موفق آفریده نمی‌شود. درک کودکانه آن‌طور که روان‌شناسان می‌گویند پیش‌کلامی است؛ یعنی مبتنی بر حواس کودک است و بیشتر هم حواس درونی، مثل بویایی، چشایی و لامسه. هر چه قدر کودک بزرگ‌تر می‌شود، آن دو حس بیرونی، یعنی دیداری و شنیداری، به آن حس‌ها اضافه می‌شود. به هر حال، حس‌های درونی در کودک قوی‌تر است. این که می‌بینیم جهان کودک یک جهان پر از بو و رنگ و احساس است و کم‌تر با کلام و نماد سروکار دارد، به نظر من یکی از کلیدهای نوشتن موفق برای کودکان است. این که یکی از دوستان نقل کردند که هر چه سن بچه‌ها پایین‌تر باشد، داستان نوشتن برای آن‌ها سخت‌تر می‌شود، برای این است که ناچار باید به جای کلام از چیزهای دیگری استفاده شود. در واقع باید به آن حس‌های درونی تکیه کنیم که چون ما از آن فاصله گرفته‌ایم، سخت‌تر و دور از دسترس‌تر است. این که می‌گویم دورتر است، منظورم تاریخی نیست. اگر می‌بینید کتاب شازده کوچولو این قدر ملموس است برای بچه‌ها و حتی بزرگسالان که هنوز دنیای کودکی را درک می‌کنند، برای این است که در واقع مثل کودکان، با همه چیز به صورت پیش‌کلامی و حسی برخورد می‌کند.
- شازده کوچولو وقتی با یک مار، گل، گوسفند روبه‌رو می‌شود، ساعت‌ها با آن‌ها مشغول است و مدام چیزهای تازه کشف می‌کند. موفق است که بیشتر حسی باشد تا این که نویسنده خودش را درگیر افعال و رویدادها نکند. اما در کار برای نوجوانان، این روند برعکس می‌شود. برای این مخاطبان، داستان‌هایی که ماجراجویانه‌تر باشد، یعنی برکنش مبتنی باشد، بیشتر مورد پسند قرار می‌گیرد. هر شخصیتی که ما برای کودک می‌آفرینیم، چه انسان باشد، چه حیوان یا گیاه، اگر بتوانید با حس‌های درونی‌اش با دنیای دوروبرش تماس بگیرید، این شخصیت برای کودک پذیرفتنی‌تر خواهد بود. هر چه نگاه‌مان عقلی‌تر و منطقی‌تر باشد، از کودکان دورتر خواهیم شد. نویسنده باید ببیند که مثل یک کودک چهار- پنج ساله، چگونه می‌تواند با یک علف و یک قطره باران ارتباط حسی و نه عقلی برقرار کند.
- کاموس:** سیاس از آقای اکبرلو و همه دوستانی که در پنجاه و ششمین نشست نقد آثار تخیلی کتاب ماه کودک و نوجوان، ما را یاری کردند. من نظر دوستان را جمع‌بندی کرده‌ام. اکثر دوستان روی این نکته متفق‌القول بودند که در شخصیت‌پردازی و خلق شخصیت‌های داستانی در ادبیات کودک و نوجوان، بایستی جنبه‌های روانی کودک و نوجوان مورد دقت و نظر قرار بگیرد. حالا این امر می‌تواند از طریق آشنایی با علم روان‌شناسی باشد، به شیوه مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای و یا با تکیه بر تجربه‌ها و دوران کودکی خود نویسنده. دیگر اینکه که در شخصیت‌پردازی جنبه‌های روانی کودک، باید مسائل اجتماعی، بومی و زیست‌محیطی شخصیت مدنظر قرار گیرد. بدون تردید در شخصیت‌پردازی از دیدگاه اجتماعی، نمی‌شود از دیدگاه روان‌شناسی و روانی غافل شد. دیگر این که شناخت دغدغه‌های روانی شخصیت‌ها و کودکان در شرایط گوناگون، می‌تواند به نویسنده امکان دهد که شخصیت‌پردازی بهتری داشته باشد. بازگشت و بازیافت و بازسازی دوران کودکی خود نویسنده هم در شخصیت‌پردازی جنبه‌های روانی شخصیت‌های کودک در ادبیات داستانی، بسیار مؤثر است. باید به جنبه‌های روانی کودک مثل آرزوها، تخیلات، تمایلات، دغدغه‌ها، جاندارپنداری، تفکر قیاسی، بزرگ‌نمایی‌ها و شگردهایی که کودک در بازی‌های روانی خودش دارد به کار می‌برد هم توجه داشت. دیگر این که در خلق جنبه‌های روانی شخصیت‌های دینی و تاریخی، محدودیت‌ها و تنگناهایی وجود دارد که در واقع پردازش شخصیت‌های دینی را از دیدگاه روانی، برای نویسنده دشوار کرده است.
- مهوار:** من حس می‌کنم کسی که می‌خواهد برای کودکان بنویسد، باید اول همه این چیزهایی را که آقای کاموس جمع‌بندی کردند، فراموش کند و بعد بنویسد!
- کاموس:** بله، من هم معتقدم که تکنیک نوشتن را باید آموخت اما هنگام نوشتن فراموش کرد! خسته نباشید دوستان. خدا یارونگهدار!